جلسه 629

شنبه 21/03/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

مرحله سوم: بحث راجع به این است که آیا وجوب موافقت التزامیه بنابر قول به آن مشکلی در رابطه با اجراء اصول عملیه ایجاد می کند یا نه؟

 مثالی که می شود زد یکی دوران الامر بین المحذورین است، که استصحاب عدم وجوب و استصحاب عدم حرمت جاری می شود. نتیجه اش تخییر بین فعل و ترک است. یا برائت از وجوب و برائت از حرمت که نتیجه اش تخییر بین فعل و ترک است. در این مثال ببینیم آیا اگر کسی قائل شد به وجوب موافقت التزامیه مشکل پیدا می کند و دیگر نمی تواند قائل به جریان این اصول عملیه بشود در دوران الامر بین المحذورین یا نه.

وهیمنطور در رابطه با اصول منجزه در اطراف علم اجمالی، مثل استصحاب نجاست دو انائی که می دانیم یکی از آنها پاک شده است، یا گاهی یکی از اصلها منجز هست، دیگر مرخص هست، که آقایان قائل به جریان شده اند. مثل کسی که بدنش نجس بود وضوء گرفت، نمی داند آب کشید و وضوء گرفت یا آب نکشید. قاعده فراغ می گوید وضوئت صحیح است استصحاب نجاست می گوید بدنت نجس است، نه فقط بدنت که قبلا نجس بود تمام اعضاء وضوئت نجس شد، لباسهایت نجس شد، ولی وضوءت صحیح است. استصحاب نجاست اصل منجز است و قاعده فراغ اصل مرخص هست. ادعا شده است کسانی که قائل به وجوب موافقت التزامیه هستند دچار مشکل می شوند در این رابطه. وبرای این می شود دو تا تقریب ذکر بشود:

تقریب اول: تقریب مرحوم آقای خوئی است. آقای خوئی فرموده: مثلا در همان نجاسة الانائین اگر بنا باشد موافقت التزامیه واجب باشد منجر می شود به التزام به متناقضین. من از یک طرف باید ملتزم باشم به طهارت احد الانائین، واز طرف دیگر باید ملتزم باشم طبق این استصحابها به نجاست انائین. یعنی التزام به موجبه کلیه که نجاست کلا الانائین است، والتزام به سالبه جزئیه که عدم نجاسة احدهما است. آقا قضیه موجبه کلیه با قضیه سلبه جزئیه تناقض دارند. هم من ملتزم باشم که هر دو اناء نجسند و هم ملتزم باشم که یکی از این دو پاک است و نجس نیست. التزام به متناقضین محال است. از وجوب موافقت التزامیه لازم می آید امر به محال. ولذا مرحوم آقای خوئی فرموده ما راحتیم که قائل به وجوب موافقت التزامیه نیستیم، دلیل نداریم که ما باید ملتزم بشویم به ثبوت حکم شرعی ای که به آن علم پیدا کردیم. علم داریم به ثبوت حکم شرعی، اما التزام به وجود آن نمی خواهیم داشته باشیم. دلیلی نداریم بر وجوب التزام به ثبوت ما نقطع به. ولی آن کسی که قائل است به وجوب موافقت التزامیه، دچار مشکل می شود.

البته این را توضیح بدهم: این مبتنی است بر همین تفسیری که ما هم انتخاب کردیم، گفتیم موافقت التزامیه یعنی التصدیق والالتزام بالوجود. اما آنهایی که موافقت التزامیه را معنا می کردند به التزام بأنّ ما جاء به النبی فهو من عند الله او مشکلی ایجاد نمی کند. من یک التزام کلی دارم که کل ما جاء به النبی فهو من عند الله، اصلا او مقوم اسلام است، ولکن برفرض ملتزم نشوم به اینکه طهارت احد الانائین ما جاء به النبی هست یعنی صغری را نپذیرم، ولی مشکلی در پذیرش کبری وآن قضیه شرطیه که کلما جاء به النبی فهو من عند الله پیدا نمی شود. کسانی مشکل پیدا می کنند که وجوب موافقت التزامیه را قائلند به این معنا که می گویند هر چیزی را که دانستی که حکم شرعی است باید ملتزم بشوی به وجود آن. اینها مشکل پیدا می کنند.

مرحوم آقای صدر اشکال کرده به آقای خوئی، فرموده جناب آقای خوئی! حکم ظاهری و واقعی این همه علماء زحمت کشیده اند که بگویند اینها ضدین نیستند، نقیضین نیستند، امکان اجتماع دارند، حکم ظاهری و واقعی می توانند با هم جمع بشوند، خود شما هم این را فرمودید. خب ما قائل می شویم و ملتزم می شویم به طهارت واقعیه احد الانائین و نجاست ظاهریه کلا الانائین، هر وقت نجاست ظاهریه کلا الانائین با طهارت واقعیه احدهما مشکل پیدا کرد التزام به اینها هم مشکل پیدا می کند می شود التزام به ضدین یا نقیضین. وقتی که حکم ظاهری و واقعی بود التزام به حکم ظاهری و واقعی که محال نیست چون خود حکم ظاهری و واقعی با هم تضاد ندارند، قابل جمع هستند. نجاست ظاهریه انائین و طهارت واقعی احد الانائین اینها با هم تضاد ندارند، مشکلی پیش نمی آید. اینکه شما فرمودید چه جور من ملتزم بشوم به اینکه هم این دو اناء نجسند و هم یکی از این دو اناء پاک است و نجس نیست، این التزام به نقیضین است. نه آقا، یکی نجاست ظاهریه است و دیگری طهارت واقعیه. کجا تناقض است، کجا تضاد است بین اینها.

اقول: این فرمایش آقای صدر کم لطفی است. ظاهرا مقصود آقای خوئی این است که می گوید استصحاب وقتی گفت این اناء نجس است می گوید آثار نجاست واقعیه را بار کن. درست است نجاست ظاهریه است اما می گوید آثار نجاست واقعیه را بار کنید. ولذا می گوئیم ملاقی لاحد هذین الانائین نجس است شد می شود ملاقی نجس واثر اینکه این اناء نجس است این است که ملاقی او هم نجس خواهد شد. ظاهرا آقای خوئی مقصودش این است که اگر کسی بگوید یکی از آثار نجاست واقعیه غیر از حکم به نجاست ملاقی عبارت است از وجوب التزام، خب من باید ملتزم بشوم به اینکه این اناء نجس واقعی است، چون استصحاب آمد گفت اثار نجس واقعی را بار کن. استصحاب اصل محرز است دیگر، می گوید آثار واقع را بار کنید. اگر بنا باشد یکی از آثار نجس واقعی بودن این اناء وجوب التزام به نجاست واقعی او هست خب استصحاب می گوید این اثر را بار کن وملتزم باش به اینکه این اناء نجس واقعی است، ملتزم باش که آن اناء دیگر هم نجس واقعی است. ولکن از طرف دیگر چون تو می دانی یکی از این دو نجس واقعی نیست وطاهر است، باید ملتزم باشی به اینکه یکی از این دو طاهر است و نجس واقعی نیست. خب می شود التزام به متناقضین دیگر.

سؤال وجواب: وجوب التزام را گفتیم نه عقلی است و نه شرعی، نه عقل می گوید باید ملتزم بشوی به وجوب آنچه می دانی حکم شرعی است و نه شارع اینطور فرموده. ولی آنهایی که قائلند چه قائل به وجوب عقلی باشند و چه قائل به وجوب شرعی باشند بالاخره موضوعش حکم واقعی است. استصحاب تنجیز می کند آثار این حکم واقعی را می گوید یجب علیک الالتزام به.

ممکن است کسی دو تا جواب بدهد از این بیان آقای خوئی:

جواب اول: این است که بگوئیم تناقض محال است اما بناء قلبی و ادعاء قلبی بر وجود متناقضین محال نیست. ادعاء قلبی اینکه هم این شیء پاک است و هم نجس، این عقلا محال نیست. در بعضی از روایات داریم که: کسی که قدم مکة قبل یوم الترویة بثمانیة ایام، مثلا اول ماه ذیحجه وارد مکه شد حاج هم هست می خواهد برود عرفات و عرفات هم چهار فرسخی مکه است، روایت داریم که انو المقام عشرة ایام و اتم، نیت کن که ده روز در مکه می مانی ونمازت را تمام بخوان، با اینکه طرف می داند که نمی ماند اما نیت می شود کرد. حالا این روایت مفتی به اصحاب نیست. اما اگر قصد از مقوله علم بود خب نمی شد، من که می دانم هشتم ذیحجه می روم عرفات چه جور قصد کنم که در مکه بمانم؟ ولی اگر از قبیل فعل اختیاری نفس باشد، ادعاء النفس، چه جور ادعاء لسانی ممکن است، معشوقه خودش را تشبیه می کند به گل وبلبل وماه وستاره، وهمه اش هم دروغ. این ادعاء است دیگر، ادعاء لسانی ممکن است، ادعاء قلبی هم بنا شد ممکن باشد و محذوری نداشته باشد. به این معنا اگر بگوئیم خب التزام به متناقضین می شود ممکن. این یک توجیه. بگوئیم آقای خوئی التزام به متناقضین لازم می آید ولکنه لیس بمحال.

سؤال وجواب: خب آثار طهارت احدهما را بار کنید مشکلی ندارد. می دانید اثر طهارت احدهما چیست؟ اگر این دو تا اناء به اندازه ای باشند که با آب دوم هم می شود وضوء گرفت و هم مواضع وضوء قبلی را تطهیر کرد، با آب اول وضوء بگیرید بعد با آب دوم بدنتان را تطهیر کند و مجددا با آن وضوء بگیرید. آثار طهارت احدهما این است که شما یک وضوء صحیح تحویل خدا دادید. اما در عین حال آثار نجاست این اناء را هم باید بار کنید از ملاقی اش اجتناب کنید، آثار نجاست آن اناء را هم باید بار کنید از ملاقی اش اجتناب کنید. اما مشکلی برای شمائی که دو تا وضوء گرفتید ایجاد نمی شود، یک نماز بعد از وضوء اول می خوانید و یک نماز بعد از وضوء دوم می خوانید می گوئید به حضرت عباس یک نماز از این دو نماز با وضوء صحیح و با بدن پاک بود. دیگر کرام کاتبین از من چی می خواهند؟ مگر نمی گویند خدا از تو یک وضوء صحیح و یک نماز با بدن پاک می خواست. خب بسم الله، یا آب اول پاک بود یک وضوء صحیح با بدن پاک نماز خواندم، یا آب دوم پاک بود با او هم وضوء صحیح گرفتم و نماز با بدن پاک خواندم. این اثر طهارت احدهماست بار کنید، ما که مشکلی ایجاد نکردیم. اما آثار نجاست کلا الانائین را هم باید بار کنید.

البته در این مثال که زدیم شک نداریم یقین داریم که یک نماز صحیح خواندیم، اما آثاری که عند الشک هست بار کنید، دست زدید به این اناء دستتان نجس می شود، دست به آن اناء هم زدسد دستتان نجس می شود.

اقول: به نظر ما این توجیهی که کردیم که التزام به متناقضین عقلا ممکن است، کافی نیست. برای اینکه عقلائی نیست، عقلاء مستهجن می دانند التزام به متناقضین را، کار حکیمانه ای نیست. آنوقت اطلاق ادله اصول اگر اقتضاء کند یک کاری را که عقلا ممکن است ولی عقلاءا مستهجن است خب همان محذوری که مطرح بود پیش می آید که یلزم من شمول دلیل الاصول لهذا المورد محذور الاستهجان العقلائی. حالا محذور عقلی پیش نیامد اما محذور استهجان عقلائی هم کمتر از محذور عقلی نیست.

جواب دوم: این است که کسی بگوید ادله اصول عملیه تنظیم عمل خارجی می کند. استصحاب نجاست این اناء می گوید عملا جوری عمل کن که گویا تو می دانی این اناء نجس است. اما اینکه التزام قلبی ات چیست، شعاع ادله اصول عملیه نمی تواند آن امور قلبیه را تحت الشعاع خودش قرار بدهد، فقط افعال خارجیه را تحت الشعاع قرار می دهد. ولذا استصحاب نجاست این انائین نمی گوید ملتزم باش قلبا به نجاست واقعیه این اناء

اقول: این توجیه خوبی است ولی بی دلیل. خب ما هو وجه الانصراف؟ اگر بنا باشد که یکی از اثار حکم واقعی به نجاست این اناء وجوب التزام به آن باشد، خب وجوب التزام قلبی هم یکی از احکام شرعیه است یا یکی از احکام عقلیه است، چرا دلیل استصحاب ناظر به او نباشد؟ چرا انصراف داشته باشد دلیل استصحاب از یک عمل قلبی؟ بنابر اینکه واجب باشد التزام قلبی، چرا دلیل استصحاب از او منصرف باشد؟ وجهی ندارد.

ولذا به نظر ما این تقریب اول که تقریب مرحوم آقای خوئی است تقریبٌ صحیح و هیچکدام از این اشکالها به آن وارد نیست. فقط اخص از مدعاست. چون باید مثالمان فقط همین استصحاب نجاسة الانائین باشد و ما شابه ذلک. اما دوران الامر بین المحذورین نه آنجا مشکلی تولید نمی شود. چرا؟

برای اینکه استصحاب عدم وجوب می گوید وجوب نیست عدم الحکم را اثبات می کند، شما می گفتید به حکم شرعی من باید ملتزم بشوم، اما به عدم حکم شرعی هم باید ملتزم بشوم؟ این را که ادعا نکردید. استصحاب نجاسة الانائین حکم شرعی را اثبات می کرد اما استصحاب عدم وجوب این فعل در مورد بین المحذورین نفی می کند وجوب را. نفی حکم شرعی می کند. نفی حکم شرعی که اثبات حکم نمی کند تا بگوئید واجب است به او ملتزم بشویم. خب عدم وجوب که حکم نیست.

مگر شما بگوئید مراد آقایان از حکم اعم است از حکم و عدم الحکم. چون عدم الحکم هم موقف شارع است. شارع بالاخره موقف دارد. حالا موقفش گاهی به این است که حکم نمی کند و گاهی موقفش به این است که حکم می کند. اگر مرادتان از وجوب موافقت التزامیه نسبت به حکم شرعی اعم باشد از عدم الحکم و حکم، خب بله در این استصحاب عدم وجوب هم می شود گفت من باید ملتزم بشوم به اینکه موقف شارع در اینجا عدم الوجوب است. عدم الوجوب هم حکم شرعیٌّ ولو بالمسامحة، موقف شرعیّ. اما کسی که می گوید موافقت التزامیه فقط مختص است به حکم شرعی وجودی، استصحاب عدم الحکم که اثبات نمی کند من باید ملتزم بشوم به عدم الحکم.

نکته دیگر این است که: در این دوران الامر بین المحذورین حتی اگر قائل شدیم که التزام به مطلق موقف شرعی لازم است ولو عدم الوجوب، این باعث می شود استصحاب عدم الوجوب از کار بیفتد، استصحاب عدم الحرمة هم از کار بیفتد به لحاظ این مشکل وجوب التزام، اما برائت از وجوب که از کار نمی افتد. برائت از وجوب این فعل با برائت از حرمت این فعل. با این تقریب آقای خوئی برفرض استصحاب مشکل پیدا کند، اما برائت از وجوب این فعل وبرائت از حرمت این فعل که مشکل پیدا نمی کند. چرا؟ برای اینکه برائت اصل محرز نیست. برائت نمی گوید آثار عدم وجوب را بار کن. استصحاب عدم وجوب می گوید آثار عدم وجوب را بار کن یکی از اثار عدم وجوب هم وجوب التزام است به عدم وجوب، اما برائت از وجوب که نمی گوید آثار عدم وجوب را بار کن، فقط می گوید احتیاط لازم نیست. برائت از وجوب این فعل و برائت از حرمت این فعل که مشکلی پیدا نمی کنند.

پس تقریب مرحوم آقای خوئی فقط مختص می شود به غیر دوران الامر بین المحذورین، واین تقریب صحیحی است ولاجواب عنه الا بانکار المبنا یعنی انکار وجوب موافقت التزامیه.

این تقریب اول که تقریب مرحوم آقای خوئی بود.

تقریب دوم: این تقریب می گوید در همان دوران الامر بین المحذورین هم واجب است من ملتزم بشوم به آن حکم معلوم بالاجمال. حکم معلوم بالاجمال چیست در دوران الامر بین المحذورین؟ مطلق الزام مردد بین وجوب و تحریم. اثر شرعی این حکم شرعی الزامی این است که واجب است التزام قلبی به آن. استصحاب عدم وجوب می گوید وجوبی در کار نیست، دو تا اثر دارد: یکی لزوم ارتکاب، ودوم لزوم التزام قلبی به وجوب. استصحاب عدم وجوب می گوید که این دو تا اثر را ما از دوش تو برداشتیم، نه لازم است مرتکب بشوی این فعل را و نه لازم است ملتزم بشوی به وجوب. استصحاب عدم حرمت هم که بیکار ننشسته، او هم می گوید من هم جاری می شوم، دو تا اثر دارم: یکی جواز ارتکاب فعل، ودیگری جواز عدم التزام به حرمت. آقا نسبت به تجویز این دو تا استصحاب نسبت به ارتکاب فعل و عدم ارتکاب آن مشکلی پیش نمی آید، ترخیص در مخالفت عملیه پیش نمی آید، چون انسان یا فاعل است و یا تارک، مخالفت عملیه قطعیه نمی شود کرد. اما نسبت به موافقت التزامیه ترخیص در مخالفت قطعیه التزامیه لازم می آید. چون استصحاب عدم وجوب می گوید لازم نیست ملتزم بشوی به وجوب، استصحاب عدم حرمت هم می گوید لازم نیست ملتزم بشوی به حرمت. در حالی که من علم اجمالی دارم که لازم است به یکی از این دو حکم ملتزم باشم. چون یکی از این دو حکم، حکم الله واقعی است و لازم است به او ملتزم باشم، استصحاب عدم وجوب می گوید لازم نیست ملتزم به وجوب بشوی، استصحاب عدم حرمت هم می گوید لازم نیست ملتزم به حرمت بشوی. یلزم من جریانهما ترخیص در مخالفت قطعیه التزامیه. این دچار مشکل می کند.

اقول: جواب از این اشکال هم این است که: این اشکال مبتنی بر این است که ما بگوئیم موضوع وجوب موافقت التزامیه حکم واقعی است سواء کان واصلا أم لا، اگر این را بگوئیم این اشکال وارد است. اگر ما بگوئیم موضوع وجوب موافقت التزامیه حکم الله واقعی است وصل الیک أو لم یصل، بله این اشکال پیش می آید و به نظر ما قابل جواب هم نیست.

اما ما وجوب موافقت التزامیه را قبول نکردیم ولی اگر هم قبول می کردیم محال بود که این حرف را بپذیریم که مطلق حکم الله موضوع است برای وجوب التزام علمت به أو لم تعلم، وصل الیک أو لم یصل. چون معنایش تجویز تشریع است. حکم اللهی که من نمی دانم به او ملتزم بشوم؟ یعنی ملتزم بشوم به وجود حکم اللهی که آن را نمی دانم؟ این همه آیات روایات می گوید حرام است بر شما أن تقولوا علی الله ما لاتعلون. ایاکو خصلتین ففیهما هلک من هلک من الرجال أن تفتی الناس بردیک و أن تدین الله بما لاتعلم. آیا احتمال می شود داد که حکم الله واقعی ولو واصل نباشد موضوع باشد برای وجوب التزام؟ اینکه می شود تشریع.

پس التزام به وجوب لازم نیست، التزام به حرمت لازم نیست، بلکه حرام وتشریع است.

بله ممکن است کسی بگوید به مقدار واصل، حکم الله بالمقدار الواصل به او ملتزم باشید. شما باید ملتزم باشید به اصل الزام در اینجا. خب اگر موافقت التزامیه را قائل شدیم به مقدار واصل من الحکم الشرعی. خب این وجوب موافقت التزامیه معلوم بالتفصیل می شود، علم تفصیلی پیدا می کنیم. چون موضوعش محقق می شود. موضوعش عبارت است از المقدار الواصل من الحکم الشرعی، ومقدار واصل از حکم شرعی هم الزام در اینجاست. علم تفصیلی پیدا می کنیم به وجوب التزام به این مقدار واصل. مشکلی پیش نمی آید. هیچ وقت دیگر استصحاب عدم وجوب یا استصحاب عدم حرمت نمی تواند این اثر معلوم بالتفصیل را از دست ما بگیرد. این مثل این می ماند که شارع بگوید: إذا علمت بوجوب احد الفعلین فتصدق، خود شارع گفته است، خب استصحاب عدم وجوب این فعل و استصحاب عدم وجوب آن فعل دوم که نمی تواند این اثر معلوم بالتفصیل را از دست ما بگیرد. چون موضوعش معلوم بالتفصیل است اثر هم می شود معلوم بالتفصیل. إذا علمت بوجوب احد الفعلین فتصدق. اصلا اصول عملیه جولانگاهشان در موارد شک است. وقتی من علم تفصیلی دارم به یک اثر شرعی، اصول عملیه دیگر موضوع ندارند. اگر وجو موافقت التزامیه موضوعش المقدار الواصل من الحکم الشرعی بود. خب مقدار واصل از حکم شرعی الزام در این مورد است. این مقدار به من واصل است پس یقین دارم که به این مقدار باید ملتزم بشوم، علم تفصیلی دارم به این وجوب التزام. اصلا اصول که نمی توانند کاری بکنند. یا اگر بیائیم بگوئیم موضوع وجوب التزام حکم شرعی منجز است. خب در دوران امر بین محذورین که حکم شرعی منجز نیست، موضوع ندارد وجوب التزام. مشکل حل می شود. فقط مشکل موقعی پیش می آمد که یک شخصی جرأت کند بگوید کل حکم شرعی واقعی فیجب الالتزام بوجوده. نه به نحو اجمال، که إذا کان هذا الحکم موجودا فأنا التزم به. اینکه مشکلی درست نمی کند. به نحو قضیه شرطیه می شود، مثل همان کل ما جاء به النبی فهو من عند الله می شود، قضیه شرطیه مشکلی ایجاد نمی کند سر راه ما. ما به قضیه شرطیه ملتزمیم چون مسلمان هستیم، می گوئیم إذا کان هذا الحکم موجودا فأنا التزم به. مشکلی نیست. اما بیایم بگویم من ملتزمم به وجود این وجوب مشکوک؟ اینکه می شود تشریع، والتشریع محرم.

پس این وجوب موافقت التزامیه که موضوعش مطلق حکم الله باشد ولو غیر واصل، محتمل نیست، اما موضوعش مقدار واصل از حکم شرعی باشد یا حکم شرعی منجز باشد که تولید اشکال نمی کند و مطلب حل می شود.

اما اگر کسی اصرار کند، حالا یا روی تقریب اول که آقای خوئی داشت، یا روی تقریب دوم که بگوید موضوع وجوب موافقت التزامیه مطلق حکم الله است.

می گوئیم دیگر نمی شود کاری کرد. دیگری باید تصمیم بگیرید بگوئید موافقت التزامیه در دوران امر بین محذورین تولید اشکال می کند.

آقای صدر فرموده نه یک راه حل دیگری داریم. وآن اینکه به لحاظ وجوب موافقت التزامیه اصول با هم تعارض می کنند. یعنی استصحاب عدم وجوب به لحاظ نفی وجوب التزام بالوجوب با استصحاب عدم حرمت به لحاظ نفی لزوم التزام به حرمت با همدیگر می جنگند، اما به لحاظ این دو اثر.

اما این استصحاب عدم وجوب به لحاظ آن اثر عمل خارجی، استصحاب عدم وجوب اثر عمل خارجی اش جواز ترک است، با آن استصحاب عدم حرمت که اثر خارجی اش جواز ارتکاب است با همدیگر تعارضی ندارند. تعارض به لحاظ این وجوب موافقت التزامیه است، بگذارید اینها با هم بجنگند و همدیگر را بکشند واجعلنا بینهم سالمین غانمین. به لحاظ آثار عملی خارجی که مشکلی درست نمی شود.

اقول: این فرمایش آقای صدر انصافا ناتمام است. آقا همان محذوری که موجب تعارض می شد بین موافقت التزامیه یک طرف با عمل خارجی طرف دیگر، همان مشکل هست. چطور؟ مثلا من نمی دانم شرب تتن بر من واجب است یا حرام. استصحاب عدم وجوب می گوید لازم نیست ملتزم بشوی به وجوب شرب تتن. استصحاب عدم حرمت هم می گوید می توانی مرتکب فعل بشوی و لازم نیست اجتناب کنی عملا از شرب تتن. بنده سیگار می کشم اعتمادا بر استصحاب عدم حرمت، از آن طرف ملتزم به وجوب شرب تتن هم نیستم اعتمادا بر آن استصحاب عدم وجوب. به حضرت عباس قسم من این وسط یک خلافی کرده ام. چرا؟ برای اینکه یا واقعا سیگار کشیدن حرام است پس چرا سیگار کشیدم، یا واقعا واجب است پس چرا ملتزم نشدم به وجوب؟ اگر بنا باشد التزام به حکم شرعی واقعی واجب باشد روی این فرض سواء کان واصلا أم لا، خب به لحاظ این اثر مخالفت قطعیه پیش می آید. یا من خلاف مرتکب شدم که ملتزم نشدم به وجوب به اعتماد استصحاب عدم وجوب. یا مرتکب خلاف شدم سیگار کشدم به اعتماد استصحاب عدم حرمت.

از آن طرف هم همینجور است. همین بیان را می توانید نسبت به استصحاب عدم حرمت پیاده کنید، استصحاب عدم حرمت می گوید لازم نیست ملتزم بشوی به حرمت، استصحاب عدم وجوب هم می گوید لازم نیست این فعل را مرتکب بشوی. من سیگار نمی کشم به اعتماد استصحاب عدم وجوب، از آن طرف ملتزم به حرمت هم نیستم به اعتماد بر استصحاب عدم حرمت. خب من این وسط یک خلافی کرده ام، چون به حضرت عباس یا سیگار کشیدن واجب است چرا نکشیدم، یا حرام است پس چرا ملتزم نشدم به حرمت. و همینطور است برائت ها. برائت از وجوب شرب تتن معارضه می کند با برائت از وجوب التزام به حرمت. برائت از وجوب شرب تتن می گوید می توانی سیگار نکشی، برائت از وجوب موافقت التزامیه به حرمت هم می گوید می توانی ملتزم به حرمت نشوی، بنده اگر گوش به حرف این دو تا برائت بدهم مخالفت قطعیه کرده ام. برائت از وجوب با فقط برائت از حرمت معارضه ندارد. برائت از وجوب شرب تتن با برائت از وجوب التزام به حرمت معارضه دارد. مخالفت قطعیه لازم می آید.

بله! این بیان آقای صدر در اصول تنجیزیه خوب است مثل استصحاب نجاست انائین. آنجا حرف خوبی است. ولی ایشان متأسفانه در دوران امر بین محذورین گفته است. در استصحاب نجاست انائین حرف خوبی است که استصحاب نجاست انائین یک اثر تنجیزی دارد و یک اثر ترخیصی دارد. اثر تنجیزی اش وجوب اجتناب از این اناء حکم به نجاست ملاقی، اثر ترخیصی اش عدم وجوب التزام به طهارت این اناء، لازم نیست ملتزم باشی به طهارت این اناء. بله اینجا حرف خوبی است. این اصول به لحاظ این اثر ترخیصی تعارض می کنند ترخیص در ترک التزام، ولی به لحاظ آن آثار تنجیزیه که وجوب الاجتناب عن هذا الاناء و وجوب الاجتناب عن ملاقیه والحکم بنجاسة ملاقیه به لحاظ آثار تنجیزیه که تعارض نمی کنند. آثار تنجیزیه جریان اصول به لحاظ آنها مستلزم ترخیص در مخالفت عملیه نیست، بلکه مستلزم احتیاط است. به این لحاظ تعارض پیش نمی آید در استصحاب نجاسة الانائین.

اما در دوران امر بین المحذورین نه، آن اصل ترخیصی و مؤمن است، استصحاب عدم وجوب است برائت از وجوب است، ایشان آنجاها نباید این حرفها را پیاده می کرد.

هذا تمام الکلام فی بحث وجوب الموافقة الالتزامیة. وبهذا تم بحثنا فی هذه السنة.

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة وفی کل ساعة، ولیا و حافظا وقائدا و ناصرا ودلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا. والحمد لله رب العالمین.